

مروری بر برخی آثار سینمایی در آستانه روز پرستار

مسیری از «شیدا» تا خاکریز کرونا با پرستاران

■ سمیه دهقان زاده

پرستار، واژه‌ای است که حضرت زینب(س) بعد از واقعه عاشورا به آن اعتبار و مفهومی شگرف داد؛ مفهومی که در پرده نقره‌ای و قصاب تصویر نیز گاهی گوشه‌ای از آن به نمایش در آمده و ما از «شیدا»ی کمال تبریزی تا «پاکبازان» در خاکریز کرونا شاهد آن بوده‌ایم. جامعه



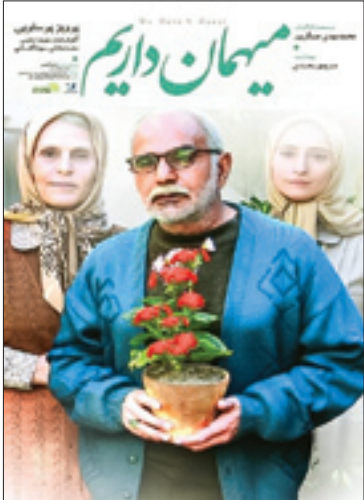
«شیدا»

پرستاری از جنگ تا عاشقانه‌ای آرام

بیاپید از فیلم «شیدا» شروع کنیم، عاشقانه‌ای آرام در دل نازارم جنگ تمحیلی. فیلمی از تولیدات حوزه هنری به کارگردانی کمال تبریزی که در آن جایی که کار رزمنده‌ای به اسم فرهاد با گذشتن ترکشی از قلبش به بیمارستانی شبه صحرایی می‌کشد. چشمان فرهاد موقتاً آسیب دیده و آن را بسته‌اند. درد سراسر وجودش را فرا گرفته، اما دم نمی‌زند. هم‌زم و دوستی نیز در تخت کناری‌اش روی شکم خوابیده و از قضا بدله‌گو و خوش‌زبان است، اما موضوع اصلی با ورود شیدا پرستار محبوب و کم حرف بیمارستان شروع می‌شود او که با خواندن آیاتی از سوره مزمل آرامش و تسکین را به روح و قلب فرهاد وارد می‌کند. آرامشی که از دل آن عشق آفریده می‌شود و فرهاد که از خانواده‌ای ثروتمند است و داوطلبانه نامهر سان جبهه شده، حالا با ورزنی قوی‌تر و صبور تر از خود آن هم در قامت زنی پرستار آشنا می‌شود، پرستاری که علاوه بر امور درمانی با کلام خدا شفا و آرامش را به جان او نشاند و عشق را به او هدیه داده است.

«میهمان داریم» و دیگر هیچ

از جنگ تا پساجنگ که بیاپید، «میهمان داریم» ایستگاه بعدی شما برای تماشای یک پرستار دیگر و معنای متفاوت آن در قالب یک اثر سینمایی است. اثری که محمدمهدی عسگری‌پور هنرمندانه در آن خانواده‌ای شش نفره را به تصویر می‌کشد؛ خانواده‌ای که مرد و زن آن سه فرزندشان در جنگ تحمیلی به شهادت رسیده است و پسر دیگرشان نیز جانبازی است که توان انجام کارهای خود را ندارد و خسته است. او را از آسایشگاه به خانه می‌آورند تا هم دلننگی‌اش کمتر شود، هم خودشان از او پرستاری کنند و میهمان ویژه‌شان او را هم ببیند، ولی بازماندگان این خانواده خسته‌اند و کارگردان در لحظه‌ای حساس، درپچه‌ای را به روی آنها باز می‌کند، همان لحظه که دیوار خانه ترک می‌خورد و لوله گاز نشت می‌کند، دقیقاً لحظه قبل از مرگ. در لحظه قبل از مرگ کل خانواده دوباره دور هم جمع می‌شوند و فرزندان شهید خانواده هم کنارشان حاضر هستند و دستنی به سر و روی خانه فرسوده‌شان می‌کشند، گویی هنوز به زندگی در این خانه امید دارند. در میان فرزند شهید بازگشته به خانه، دختر خانواده پرستار است که از لحظه یازگشت در حال تیمار برادر و دلداری مادر و پدرش است و گویی وظیفه پرستاری‌اش را از صحنه جنگ به بعد از جنگ و به خانه آورده تا التیام دل برادر جانباز، پدر و مادر پیر و خسته‌اش باشد و او به واقع یک پرستار است؛ یک شهیده پرستار و زنده.



گفت‌وگو با طاهر شیخ‌الحکمایی هنرمند مجسمه‌ساز در آستانه سالروز تولدش

«راز اقوام» دوست‌داشتنی‌ترین اثر من خاطرات مادر بزرگ را تداعی می‌کند

■ ناهید منصوری

طاهر شیخ‌الحکمایی از هنرمندان مجسمه‌ساز است که در آثار خود دست‌به‌چینست‌زدایی زده و همواره تلاش داشته از مفاهیمی جهان‌شمول استفاده کند تا هر بیننده‌ای، فارغ از قومیت یا ملیت با اثر او ارتباط برقرار کند. او با استعداد ذاتی و کار مداوم توانسته طی بیش از پنج دهه به خلق آثار بدیع بپردازد. حضورش در رویدادهای داخلی و خارجی از او چهره‌ای شناخته شده در سطح ملی و فراملی ساخته و در طول سال‌ها در حوزه داوری بی‌پنل‌های مختلف هنری و پرستار است که از لحظه یازگشت در حال تیمار برادر و دلداری مادر و پدرش است و گویی امور اجرایی فعال بوده است. وی نشان درجه یک هنری مجسمه‌سازی را از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کسب کرده‌و از آثارش دو تندیس «رقص» در موزه هنرهای معاصر تهران و «گاو» در موزه لابلت کالا هندوستان قرار گرفته است. شیخ‌الحکمایی ۱۴ آبان سال ۱۳۳۲ در شهر کازرون متولد شده و روزنامه «جوان» به پنهان سالروز تولد وی گفت‌وگویی با این مجسمه‌ساز داشته که می‌خوانید:

■■■

کشف استعداد مجسمه‌سازی چگونه انجام شد و چطور پی به این استعداد بردید؟

اگر به دوران کودکی برگردم، باید به این نکته اشاره کنم که در خانواده‌ام افراد علاقه‌مند به هنر وجود داشتند، اما اگرایش من به مجسمه‌سازی شاید به این دلیل بود که مواد و مصالح اولیه در اختیارم بود. در محله‌مان سنگ تراشی وجود داشت و همیشه گل و گچ در دسترسم بود و من از همانجا نظر اظا‌ف‌ها را دیدم. بعدها با ورود به مدرسه و دیدن افراد علاقه‌مند به هنر در خانواده از محیط تأثیر بیشتری گرفتم و مجسمه‌سازی را شروع کردم. چنین شرایطی را می‌توان به جامعه هم تعمیم داد و فکر می‌کنم از این دست استعدادها زیاد است و صرفاً با آموزش و جهت‌گیری درست پرورش داده می‌شود.

نقش آموزش هنر در پروسه تبدیل یک فرد به هنرمندی فعال و شناخته شده، کجاست؟

من رشد و پرورش استعداد را در گرو آموزش می‌دانم و معتقدم اگر از دوران ابتدایی بسیاری از زمینه‌سازی‌ها برای علاقه‌مندی به سر هنگ، ادبیات و هنر انجام شود، افراد در مسیر درست قرار می‌گیرند و با کشف استعدادهای‌شان به دنبال



پرورش آن خواهند رفت. اینکه در دانشگاه‌های ما حتی دانشجویان نمی‌توانند از روی کتاب غزلی از حافظ بخوانند مایه تأسف است و به نظر می‌آید که آموزش و پرورش در دوران ابتدایی کم‌کاری داشته، چرا که اگر در مدارس بچه‌ها به ادبیات علاقه‌مند می‌شدند نظمی که در ادبیات و غزل و قصیده است در زندگی آنها تأثیر می‌گذاشت. در من هم تمام این عوامل تأثیر گذاشت تا توانستم در مجسمه‌سازی رشد کنم.

آموزش هنر و مجسمه‌سازی چه کمکی به افراد می‌کند؟

رشته‌های هنری و مجسمه‌سازی با هم پیوندی مشترک دارند و می‌تواند مسیر زندگی انسان‌ها و حال و احوال‌شان را بهتر کند. از این رو اگر از سوی آموزش و پرورش مورد توجه قرار گیرد به کیفیت زندگی افراد جامعه کمک خواهد کرد. خیلی از رشته‌هایی که در جامعه وجود دارد از طریق هنر می‌تواند آموزش داده شود و در مجسمه‌سازی هم آشناسندن کودکان با مصالح به بیان ذهنیت‌شان کمک می‌کند.

مبانی بصری اگر در سنین پایین به بچه‌ها آموزش داده شود، افراد را در هر حرفه و شغلی به بهتر ارائه کردن محصول، خدمات و حتی در بحث فروش و انتقال مفاهیم کمک می‌کند و موفقیت در زندگی شخصی و هنری به دنبال خواهد داشت.

خودتان هم در آموزش استعدادهای جوان نقش داشته‌اید؟

من با تدریس، تجربیاتم را به دانشگاه آوردم تا دوستان هنر جو آن را دنبال کنند و خوشبختانه واکنش نسبت به آثار هنری زیاد شده و حالا غیر از

که برگزار می‌شود، از تباطات خود را تقویت کنند و در این رویدادها حضور داشته باشند. از سویی دیگر متولیان هنر هم باید شرایطی فراهم کنند که هنرمندان در اتفاقات جهانی شرکت داشته باشند. آنها باید بیشتر از اتفاقات اخیر به حضور هنرمندان در رویدادهای جهانی کمک کنند. من هم به واسطه دعوت دوستان، در سمپوزیوم‌ها شرکت کردم و توانستم و وجود فشارها و مشکلات، آثارم را در سطح



بخشی از پروسه معرفی شدن یک هنرمند در سطح بین‌المللی فردی و بخشی دیگر به عملکرد متولیان هنر وابسته است. درحال حاضر شرایط کاملاً مساعدی برای ارتباط‌گیری هنرمند با جهان وجود دارد و افراد می‌توانند توانایی فردی خود را بالا ببرند و به واسطه نمایشگاه‌ها، سمپوزیوم‌ها و بی‌پنل‌هایی



فراملی معرفی کنم. من از این فعالیت نتیجه و تأثیر بسیار خوبی گرفته‌ام.

از مشکلات هنرمند مجسمه‌ساز بگویید.

در مجسمه‌سازی برگزاری نمایشگاه خیلی سخت است. یک فیلم یا کاریکاتور را به راحتی می‌توان برای یک رویداد هنری ارسال کرد، در حالی که برگزاری نمایشگاه مجسمه حتی در داخل کشور هم بسیار سخت است و احتیاج به حمایت بیشتری دارد. در برگزاری نمایشگاه مجسمه‌سازی وارائه آن نیاز به فراهم شدن شرایط است و این امر صراف‌ا سوی هنرمند امکان‌پذیر نیست، چراکه هم هزینه‌بر است و هم مسائل پیچیده خود را دارد و بهتر است دست‌اندرکاران توسعه هنر به چنین موارد هم توجه کنند.

از میان مجسمه‌هایی که طی سال‌ها کار تولید کردید، کدام آثارتان را بیشتر دوست دارید؟

تعداد آثاری که تولید کرده‌ام، بسیار زیاد است و مجسمه‌هایم را به لبنان، تونس، سوریه، بحرین، کویت، دبی، هلند، ویتنام، سن‌تریزورگ و کشورهای دیگر برده‌ام و همه آنها هم برایم دوست‌داشتنی بوده‌اند. اما این اواخر اثری با نام «راز اقوام» در ابعاد سه متر یا مترال بزر در شهر ایران کشور امنستان تولید کردم که از دوست‌داشتنی‌ترین آثارم است. این اثر یک صندوق است که براق‌های فلزی دارد و برای همه اقوام تداعی‌گر خاطرات مادر بزرگ است. این اثر در هلند و در قالب رویدادی که برای منع سلاح شیمیایی با حضور ۲۰۰ کشور برگزار شده بود، ارائه شد.

ماندنی‌ترین خاطره تان از سال‌ها مجسمه‌سازی چیست؟

اتفاق خوبی که در این مسیر همیشه رخ داده، این است که در رویدادهای خارجی همیشه هنرمندان ۲۰ تا ۳۰ کشور در حال کار هستند و همواره رفتار و نوع برخوردشان، نحوه کار کردن‌شان و صحبت‌هایی که دربار مسائل فرهنگی می‌کنند، خاطرات خوبی برایم برجای گذاشته است. آشنایی با هنرمندان ملیت‌های دیگر تماماً برایم خاطره است. دیدن آثار دیگر هنرمندان و گفت‌وگو‌ها به یادماندنی‌ترین خاطرات را در ذهنم ساخته است.

هنرمندانی که در یک نمایشگاه شرکت می‌کنند مبلغان فرهنگ و کشور خود می‌شوند، ضمن اینکه اثر هنری به واسطه یک رویداد تولید می‌شود، حضور در بی‌پنل یا سمپوزیوم هم در نگاه هنرمند و اساتید هم تأثیر گذار است.

نگاهی به رمان «گروگانکشتگی»

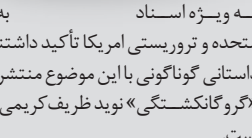
نوشته نوید ظریف کریمی

روایت جسورانه‌ای از

انتقال گروگان‌های امریکایی به مشهد

■ امین سلیمانی‌فارسانی

آبان هر سال دیدار مقام معظم رهبری با جوانان حال و هوای دیگری دارد، چراکه مصادف است با همان آبابنی که لانه جاسوسی آمریکا به عنوان مهم‌ترین عنصر خرابکارانه در ایران و منطقه غرب آسیا به دست دانشجویان جوان انقلابی تسخیر شد و مزدوران امریکایی آن بازداشت و شاید گروگان گرفته شدند. رهبری در این دیدارها هر ساله بر تفکر، تحلیل و تبیین این رویداد



به ویژه اسناد

متحد و تروستی آمریکا تأکید داشتند و دارند. از این رو آثار پژوهشی و داستانی گوناگونی با این موضوع منتشر شده است. یکی از این آثار رمان «گروگانکشتگی» نوید ظریف‌کریمی است که سوره مهر منتشر کرده است.

کتاب گروگانکشتگی رمانی ایرانی است که در ۴۸ بخش نوشته شده است. هر یک از این بخش‌نام یکی از شخصیت‌های قصه را بر خود دارند؛ اسم‌هایی مانند سالومه، فrazی، حبیب، سهیلا، رشید و... کتاب داستانی است پیرامون گروگان‌های سفارت امریکا در تهران که از سوی دانشجویان پیرو خط امام به اسارت درآمدند. در پی این اتفاق، نیروی زمینی ایالات متحده در ۵ اردیبهشت ۱۳۵۹ برای آزادسازی امریکایی‌های گروگان گرفته شده با چندین بالگرد و هواپیما وارد حریم هوایی ایران شد که نهایتاً با شکست به کشور خودشان بازگشتند.

پس از شکست عملیات نیروهای امریکایی، گروگان‌های امریکایی به مکان‌های مختلفی برده شدند تا امکان انجام عملیات‌هایی از این دست در آینده دشوارتر شود. داستان کتاب هم درباره انتقال چند تن از این گروگان‌ها به مشهد و روایت‌هایی از آنهاست.

این مستند تاریخی در قالب یک داستان تخیلی جای داده شده است تا مخاطب در ابتدا به داستان علاقه‌مند و سپس به واسطه آن از وقایع تاریخی و مستند آگاه شود. کتاب در ۴۸ بخش و در مرکز آفرینش‌های ادبی کارگاه قصه و رمان حوزه هنری تولید شده است.

ظریف‌کریمی نویسنده این کتاب در یکی از نشست‌های نقد و بررسی این اثر در مورد ایده ابتدایی نگارش «گروگانکشتگی» گفته است: «مشغول نوشتن یک کتاب تاریخ شفاهی به نام «برده دوم» بودم که اهالی مطالعات فرهنگی مشهد برای راهنمایی بیشتر چند کتاب به بنده معرفی کردند. در این کتاب به موضوع گروگان‌ها اشاره شده بود و همچنین چند مورد از مصاحبه‌های پاسدارانی در آن بود که در کار انتقال این گروگان‌ها دخیل بودند. زمانی که بعدتر تحقیق کردم متوجه بکر بودن آن شدم. گفت‌وگو با افراد پاسداری که در آن اتفاق نقش داشتند سخت بود، چراکه تمایلی به مصاحبه نداشتند. همچنین می‌ترسیدم که آنها جلوی کار را بگیرند. به همین دلیل داستان پردازی قرار دادم و با طرح و تخیل اثر را جلو بردم.»

در این اثر اتفاق تاریخی دست نخورده باقی مانده و به حاشیه رفته است تا نویسنده در کنار آن بتواند داستان خود را بگوید و ادبیات شکل بگیرد. «گروگانکشتگی»، یک رمان روان و قصه‌گوست و شیوه روایت جسورانه‌ای دارد. این همان ویژگی است که هر رمانی باید داشته باشد. ادبیات داستانی بنایش بر قصه‌گویی است و در این اثر هم نویسنده تمام تود خود را برای این امر گذاشته است.

گروگانکشتگی یک رمان سیاسی معمایی و تاریخ معاصر است و شامل ژانرهای فرعی و اصلی است. ظریف‌کریمی در این رمان سعی کرده است با افزودن عنصر خیال آدم‌ها را از ماهیت واقعی‌شان فاصله دهد و بیشتر اهداف آدم‌ها و فضا سازی را از فضای معاصر رویداد بگیرد. به این ترتیب اصلاً نمی‌شود گفت شخصیت رمان همان آدم‌های واقعی در جریان تسخیر لانه جاسوسی و رویدادهای مرتبط و بعد از آن است. هر چند شاید اشاره‌هایی داشته باشد، اما وقتی کتاب را می‌خوانی نمی‌توانی بگویی این آقا یا خانم همان فرد است، چون خیلی تغییر کرده‌است. پرداخت پیش‌داستانی و عقبه اینها همه زاینده تخیل نویسنده و یک چیز مرسوم و یاب است. خیلی‌ها از وقایع موجود در کتاب و گروگان‌های امریکایی اطلاع ندارند و این کتاب پنهانی‌ای برای اطلاع از جزئیات این رویداد است. گروگانکشتگی کمترین کاری که می‌کند، این است مخاطب را به موضوع گروگانگیری و حواشی‌اش کنجکاو می‌کند تا بیشتر بداند.

ماجرای کتاب، ماجرای گروگانگیری است و از این اصطلاح خیلی استفاده شده است. به نظر می‌رسد نویسنده خواسته است یک اصطلاح بسازد که مرتبط با درونمایه و مضمون کتاب باشد. عنوان گروگانکشتگی از آنجایی انتخاب شده است که در کتاب هم به آن اشاره می‌شود. در داستان چند گروگان داریم که دست به دست می‌شوند و سایه تهدید کشته‌شدن بر سرشان است. این گروگانگیری در لایه‌های داستان وجود دارد به همین دلیل کشته‌شدن یک گروگان در کتاب، می‌تواند نمادین هم باشد به این ترتیب اصطلاح «گروگانکشتگی» ساخته نویسنده است.

یکی از جذاب‌ترین بخش‌های این کتاب برای من بخش سی‌ویکم بود؛ بخشی که با عنوان «سالومه» یکی از شخصیت‌های رمان نامگذاری شده بود. سالومه در این بخش روایتی از روز ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸ می‌کند، آنجا که به ناچار اطراف سفارت امریکا با یک چمدان در دست تلاش دارد تا طبق برنامه‌ریزی با همسرش خود را به مشهد برساند و از آنجا به ترکیه بررند؛ برشی از این بخش کتاب را با هم می‌خوانیم:

رفتن نوش... جا خوردم. چه می‌گفت؟ ورود به سفارت؟ آن هم سفارت امریکا؟ مگر مصونیت نداشت... مگر آنجا خاک امریکا حساب نمی‌شد؟ با شگفتی پرسیدم: «رفتن نوش؟» مرد سرر تکان داد. این دومین جایی بود که نگرانی‌ام بیشتر شد. یادم آمد که یک بار دیگر هم در ۲۵ بهمن ۵۷ چریک‌های فدایی خلق به سفارت حمله کرده بودند، ولی ولی گفته بود خطری نبوده و چندساعته آنجا را تخلیه کرده‌اند. این را به مغزدار گفتم. گفت: «ای بابا، دلت خوشه خانم؛ اونا نیوسن که!» از حرفش ترسیده بودم، فکر کردم نکند کار بچه‌های سازمان مجاهدین باشد. در این صورت، هر اتفاقی که می‌افتاد حتماً برای من و ویلی بد می‌شد. پس چرا به اعضا خبر نداده بودند؟ به خودم یادآور شدم که این اتفاق، اتفاق نویی نیست. ما همیشه غریبه بودیم و سازمان پر از رمز و راز و کارهای بیخودی پیچیده اطلاعاتی. پرسیدم: «چطور مگه؟ این دفعه کدوم گروه؟» سرش را نزدیک‌تر آورد و با نگاهی به دور و بر گفت: «نا همین جوانای دانشجویان طرفدارای خودشون. شاگردم که رفته بود قاطلی شون گفت دانشجویان...»